



## حکیم ابوالقاسم فردوسی

حکیم ابوالقاسم حسن منصور بن مجد بن اسحاق شرفشاه ملقب به فردوسی در سال ۳۲۹ در قریه باژ از توابع بلوک طایران شهرستان توس دیده به جهان گشود. او فرزند خواجه ابومنصور مجد بن اسحاق شرفشاه طایرانی از بازماندگان دهقانان بزرگ خراسان است. مادرش نیز دختر یکی از اسپهبدان مازندران ایران بنام گردویه زهرا بوده است.

### فهرست مندرجات

- ۱ - زندگینامه
- ۲ - تحصیلات فردوسی
- ۳ - به شعر در آوردن شاهنامه
- ۴ - فرهنگ دوستی فردوسی
- ۵ - فردوسی در دربار سلطان محمود
- ۵.۱ - محاکمه فردوسی
- ۶ - وفات
- ۷ - پانویس
- ۸ - منبع

### زندگینامه

ابو منصور شرفشاه پدر فردوسی که از زن اولش، ایراندخت، ایراندخت، ۳ دختر داشت تنها یکبار دارای فرزند پسری شده بود که آن پسر بیش از سه ماه زندگی نکرده بود و وفات یافته بود. بعدها او با دختری به نام با نام ایرانی گردویه، (زهرا) ازدواج می‌کند. این دختر وابسته به خاندانی اصیل از مازندران بوده که پدرش منصب اسپهبد منطقه‌ای از مازندران بوده است. اولین حاصل این ازدواج، فردوسی بزرگ است. علت ازدواج دوم شرفشاه را اینگونه بیان کرده‌اند که او در خواب دید که پسری از خانه او به سوی آسمان رفت و... و به چهار جانب شرق، غرب، شمال و جنوب ندایی سر داد که در آسمان انعکاس یافت و وقتی به پیش معبری در توس بنام نجیب الدین معبر می‌رود تا خوابش را برایش تعبیر کند. او اینگونه تعبیر می‌کند که او صاحب پسری می‌شود که در تاریخ ماندگار می‌شود و هنگامی پدر فردوسی می‌گوید زن من ۲۵ سال سن دارد و دیگر راضی به باردار شدن نیست به او می‌گوید زن دیگری اختیار کن. چندین سال بعد دوباره این روپاء تکرار می‌شود و با موافقت زن اول، زنی را از مازندران اختیار می‌کند که فرزند اول آنان فردوسی می‌شود، که نام او را همانطور که در خواب او را صدا زده است حسن می‌گذارند.

### تحصیلات فردوسی

حسن پله‌های کمال و تحصیل را در کنار پدر و همچنین در مکتب خانه‌های باژ و طوس طی می‌کند تا اینکه برای ادامه تحصیل به مدرسه‌ای در طوس می‌رود که در این مدرسه با شخصی بنام مجد بن حسن یا همان شاعری که بعدها "دقیقی" نام می‌گیرد، هم حجره می‌شود و تقریباً تا چهل سال بعد با هم بوده‌اند. حسن در طی اتفاقی که با دقیقی به یکی از روستاهای طوس به نام کشمپین سفر می‌کند، عاشق دختری بنام "رودابه" می‌شود. اما برای ازدواج با این دختر فرصتی به دست نمی‌آید؛ چون به عنوان جنگجو عازم مناطق مرزی برای جهاد با ترکان مهاجم به مرزهای اسلامی می‌شود. بعد از پنج سال که از جنگ بازگشت به خواستگاری رودابه رفت و زندگی مشترک خود را آغاز نمود.

### به شعر در آوردن شاهنامه

پس از آن، فردوسی به درخواست سپهسالار "ابومنصور مجد بن عبدالرزاق" برای به شعر درآوردن شاهنامه ابو منصور به همراه دقیقی پاسخ مثبت می‌دهد. و سپهسالار نیز برای این کار آنها، مقرری از یکی از املاک خود قرار می‌دهد. ولی، دیری نپایید که امارت ابو منصور به سر آمد، ابو منصور مورد خشم امیر سامانی واقع شد و مقرری فردوسی و دقیقی بریده شد. فردوسی پس از آن خانه نشین شد و از سیاست و جامعه کناره‌گیری نمود و در کتابخانه پدری به بست نشست و تنها دغدغه او به شعر درآوردن شاهنامه منصور می‌شد. او در این راه، سختی زیادی را متحمل شد. تمام کتاب‌های به زبان فارسی در وی و پهلوی و عربی را می‌خواند و با یکدیگر مقایسه می‌نمود و آنگاه آن را به صورت شعر در می‌آورد. وی در راه تدوین شاهنامه تقریباً تمام املاک پدری را از دست داد.

### فرهنگ دوستی فردوسی

او مردی فرهنگ دوست بود که به تاریخ ایران زمین اهمیت وافری نشان می‌داد و دارای کتابخانه‌ای خانوادگی بوده که کتاب‌های آن نزدیک به پانصد سال قدمت داشت و فردوسی در حفظ و تکمیل کتابخانه خانوادگی تلاش گسترده‌ای نمود و چون علاقه زیادی به کتاب داشته است بیشتر دارایی اش را که از درآمد املاک قریه باژ به دست می‌آورد، خرج آن نمود. (اقتباس از کتاب زندگی سخن سرای طوس حکیم ابوالقاسم فردوسی تالیف خسرو معتضد، چاپ تهران: شرکت

توسعه‌ای کتابخانه‌های ایران، ۱۳۸۵، چاپ نهم)

او همچنین مدتی نیز به عنوان کتابدار در شهرهای طوس، **نیشابور** و بخارا به حاکمان سامانی خدمت می‌کرد. نقل شده او برای نوح سامانی نیز کتابخوانی نموده است. نقل شده که او به **داعیان فاطمی** که در سراسر خراسان پراکنده شده بودند پیوست و به جرگه مستجبان فاطمی درآمده بوده است به همین لحاظ او را شیعی و از شیعیان اسماعیلی می‌پندارند. تا اینکه شخصی بنام حسین بن قتیبه که عامل **خراج** و شخص دیگری بنامه علی دیلمی، در ادامه کار تدوین شاهنامه به او کمک نموده و پس از آن او را به دربار **سلطان محمود غزنوی** معرفی نمودند. فردوسی که ابتدا موافقت نمی‌کرد که به دربار شاهی برود بالاخره به همراه کسانی که او را معرفی کردند به سوی عزتین رهسپار شد.

## فردوسی در دربار سلطان محمود

شاعرانی که در دربار سلطان محمود بودند از به وجود آمدن رقیبی برای خود سخت هراسان شدند و با کمک عده‌ای از درباریان از جمله **خواجه حسن احمد حسن** میمند، چندین هفته ملاقات او را با سلطان به تعویق انداختند ولی سرانجام سلطان محمود **شاعر** پیرمرد را به حضور پذیرفت و هنگامی که مدیحه خود را از زبان فردوسی شنید مدهوش شعر او شد. سلطان محمود شیفته فردوسی شد و او را در کاخی از کاخ‌هایش جای داد و قرار شد که او دوباره شاهنامه را بازخوانی و ایراد گیری کند. شاه برای نسخه‌برداری از شاهنامه و امور صحافی و تجلید که در آن زمان؛ کار پر هزینه‌ای بود به فردوسی قول مساعد داد.

## ← محاکمه فردوسی

درست بعد از هفت سال که تمام مجلدات شاهنامه حاضر گردید نامی و سخن چینی بدخواهان فردوسی در شاه اثر نمود و خواستار محاکمه او به **تهمت** شیعی‌گری و قرمطی‌گری شدند. محاکمه برگزار شد و تصمیم محمود بر آن شد که فردوسی از عزتین به طوس رود. [۱] شاه در پرداخت آنچه به فردوسی وعده داده خساست به خرج داد و فقط سه هزار سکه نقره به او داده شد. که فردوسی آن را بعد از استحمام، به حمامی و مامور دولتی که **سکه** را آورده بود و به یک فقاع فروش عرضه داشت و اشعاری در هجو محمود نوشت که هنگامی که بر محمود خوانده شد عصبانی شده دستور قتل فردوسی را صادر کرد. فردوسی می‌دانست چه حسارتی از خود بروز داده و با اینکه قریب به هشتاد سال سن داشت فرار بزرگی را آغاز نمود به اقصی نقاط ایران از جمله **همدان**، **کرمانشاه** و **کرمان** و مازندران رفت. تا اینکه به قلعه اریایی سپهبد شهریار بن رستم بن شروین آل باوند در مازندران پناه جست و شهریار از سلطان محمود برای او بخشش گرفت. فردوسی به زادگاه خود بازگشت اما دیگر از عواید املاک و . خیری نبود. فرزندش ابوالقاسم در سن ۳۸ سالگی در همان زمانی که او در **غزنین** بود از دنیا رفته بود و کتابخانه اجدادی او نیز مورد حمله فرستاده‌های سلطان محمود واقع شده بود و به جرم قرمطی‌گری فردوسی؛ و اینکه کتاب‌های او درباره قرمطی‌گری و مانوی‌گری است به **آتش** کشیده شده بود.

## وفات

گفته شده که سلطان محمود از اقدام خود در رنجش فردوسی **پشیمان** شده و برای دلجویی از فردوسی مقداری سکه برای او فرستاد اما هنگامی که فرستاده محمود سکه‌ها را آورد درست همان زمانی بود که فردوسی را تشیع جنازه می‌کردند و دخترش نیز از گرفتن سکه‌ها امتناع کرد. آورده‌اند که هنگامی که فردوسی را می‌خواستند در قبرستان **مسلمانان** دفن کنند شخصی بنام ابوالقاسم علی بن عبدالله گرگانی از دفن او به جرم **شیعه** بودن ممانعت به عمل آورد [۲] و فردوسی را در باغی که متعلق به او بود دفن کردند.

## پانویس

- ↑ بهار، مجدمتی، تاریخ سیستان، ص ۲۷، تهران، کلاله خاور، ۱۳۶۶.
- ↑ مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر ص ۶۶۱.

## منبع

سایت پژوهه، برگرفته از مقاله «فردوسی»، بازبایی ۱۳۹۵/۰۱/۲۷.

رده‌های این صفحه: **تاریخ ایران** | **تراجم** | **درگذشتگان سده ۵ (قمری)** | **شاعران حماسه‌سرا** | **شاعران فارسی** | **شاهنامه** | **غزنیان** | **مقالات پژوهه**